

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: هوادار پورتال

۲۳ ستمبر ۲۰۱۱

"سرمایه جهانی" و "جامعه جهانی"

همان "امپریالیسم" است

از شماره اول نشریه "عقاب"

ارگان تئوریک سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان (MLOA)

اگست ۲۰۱۱

امپریالیسم چیست؟

"امپریالیسم عبارت است از تجمع سرمایه در معدودی از کشور ها" و "عمیق ترین پایه اقتصادی امپریالیسم انحصار است". " صدور سرمایه یکی از مهم ترین ارکان اقتصادی امپریالیسم است". " امپریالیسم از نقطه نظر سیاسی به طور کلی عبارت است از تمایل به اعمال زور و ارتجاع". " بدون پی بردن به ریشه های اقتصادی این پدیده، بدون ارزیابی اهمیت سیاسی و اجتماعی آن نمیتوان در زمینه حل مسائل عملی جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی آینده حتی گامی به جلو برداشت". لنین: "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری"

مدخل: سیمای جهان معاصر:

تضاد های اساسی عصر ما که سیمای عمومی جهان را مشخص میسازند، همان تضاد های اساسی سه گانه اند، یعنی تضاد کار و سرمایه، تضاد بین امپریالیسم و خلقهای تحت ستم و ملل دربند و تضاد بین کشورهای امپریالیستی. این تضاد ها که از عینیت جهان کنونی در تحت سیطره امپریالیسم جهانی شکل گرفته اند، ناپدید نشده و همچنان موجود اند و در آنها آنچنان تغییری کیفی، که به دگرگونی عصر و ماهیت نظام منجر شود، رونما نگردیده است. کارگران استثمار میشوند، به کشورها تجاوز میشود و خلقها دربند کشیده میشوند و رقابت بین امپریالیستها داغ و داغتر میشود. لذا اساساً و در کیفیت خود هنوز هم سه تضاد متذکره فوق تعیین کننده ماهیت دوران ما هستند. شناخت درست و درک ماهیت این تضاد های اساسی عصر حاضر (عصر امپریالیسم، انقلاب پرولتری و جنبشهای آزادیبخش)، شرط ضرور ارزیابی اقتصادی و سیاسی سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جهان و در چهارچوبه آن اهداف، روند های فکری، ابزار های سازمانی و کارکرد ها و روش های عملی متضاد است. این تضاد های

اساسی، خصلت نمای حوادث شگرف و تغییرات جهان کنونی اند [۱]. درک و تبیین واقعی روند ها و حرکت های متضاد فکری، سیاسی و اقتصادی موجود در جامعه کنونی بشری بدون شناخت ماهیت اقتصادی و سیاسی امپریالیسم، اهداف و ابزار آن ممکن نیست. اشکال مناسب و مقتضی مبارزه با این "اهریمن ملی و اجتماعی" نیز از این شناخت ناشی میشود.

بدون پذیرش عینیت پدیده امپریالیسم و وقوف بر ماهیت به غایت ارتجاعی، جنگ افروز، سلطه گر، غارتگر، طفیلی و گنبدیده آن به مدد حقایق و فاکت های ملموس و بیشمار از تفکر و عملکرد امپریالیسم، هیچ تحقیق و بررسی ای در پیرامون این پدیده؛ از پایه و کرکتر علمی برخوردار نخواهد بود. در متن جهان کنونی در زیرسلطه سرمایه مالی، بورژوازی امپریالیستی به دنبال حد اکثر سود به غارت ثروت های طبیعی و انسانی کشور ها و ملل پرداخته، استثمار طبقه کارگر را شدت بخشیده و رقابت امپریالیستی را بر سر تصاحب این ثروت ها و مناطق دارای اهمیت استراتژیک حدت بخشیده است. مبرهن است که استثمار طبقه کارگر در مقیاس گسترده توسط بورژوازی امپریالیستی منجر به حدت یابی مبارزات طبقاتی شده و خواهد شد. طی همین چند

سال اخیر و همین امروز در کلیه کشورهای امپریالیستی شاهد اعتصابات و تظاهرات ملیون ها کارگر و توده های مردم علیه سرمایه جهانی بوده ایم تا آنجاکه برخی از این تظاهرات اقتصاد و جریان پیشرفت دلبخواه سرمایه را مختل کرده و منجر به تصادمات و برخوردهای خونین هم شده است. از جانبی مداخلات، تجاوزات و اشغالگری دول و مجامع امپریالیستی به کشورهای ضعیف به بهانه های واهی در قالب سیاست "بحران آفرینی" و تحت نام "دولتهای ناکام" و "دولت های سرکش"، از طریق "اقدامات پیشگیرانه"، خلقهای جهان را به مبارزات آزادیخواهانه و مقاومت ضد تجاوز و اشغالگری امپریالیستی واداشته و به مبارزات آنان جان تازه ای بخشیده است. نمونه های چنین مبارزات آزادیخواهانه را میتوان در عراق، افغانستان، کشورهای عربی، در افریقا و امریکای لاتین مشاهده کرد.

در تحت این سلطه تحمیلی و غارتگرانه امپریالیستی و سیادت سرمایه بر کار، مبارزه طبقاتی پرولتاریا و سایر طبقات رنجبر و ستمکش در کشور های مرکز و مبارزات و حرکت های ضد امپریالیستی خلقهای دربند و پیرامونی، دو فاکتور مهم در امر تغییر کیفی جهان و تعیین کننده مضمون سیر آتیه و تداوم این تغییرات اند. یکی از این دو فاکتور به انقلاب اجتماعی آینده پا میدهد، در حالیکه فاکتور دیگر سیادت جابرانه و غارتگرانه جهانی امپریالیسم بر ملل و خلقهای اسیر و تحت ستم را به مبارزه طلبیده و آنرا بر می اندازد. درین میانه تضاد منافع و رقابت دول و مؤسسات انحصاری امپریالیستی در ضمن داشتن تبنانی در پاره ای از موارد، برای غارت جهان و بر سر تجدید تقسیم جهان تقسیم شده و "مناطق نفوذ" سرمایه و کسب سهم و سود بیشتر، دول و قدرت های امپریالیستی را وامیدارد تا به تدارک شمشیر کثی به رخ همدیگر بپردازند.

در متن این تقابل، امپریالیسم ایالات متحده امریکا به یمن قدرت برتر اقتصادی و نظامی و هکذا برتری علمی - تکنولوژیکی و معلوماتی اش نسبت به امپریالیستهای رقیب در قاره پیر(اروپا)، در صدد تغییر جغرافیای سیاسی خاور میانه و آسیای مرکزی - جنوبی برآمد. با این هدفمندی، امپریالیسم امریکا جهت کنترل منابع سرشار نفتی شرق میانه و آسیای مرکزی این دو منطقه حائز اهمیت استراتژیک، به اشغال نظامی افغانستان و عراق پرداخته و به روسیه امپریالیستی و سایر قدرت های منطقه ای جنگ و دندان نشان داد. [۲]

پس از بروز این وقایع و برحول این دو منطقه نفت خیز و تعیین کننده استراتژیک، به حیث گر هگاه تضاد های امپریالیستی، دسته بندی های بزرگ جهانی و منطقه ای مربوط به امپریالیستها و دول ارتجاعی منطقه برضد

هم و با هم در چهارچوب رقابت و تبانی آنها شکل گرفته است. تضاد میان امپریالیستها بر سر این دو کانون استراتژییک نفتی یاد شده همراه با سائر مناطق نفوذ سرمایه و حرص دریافت سهم بیشتر از ثروت غارت شده کشورها، پای سائر دول امپریالیستی و ارتجاعی را در تقابل با امریکا می کشاند. چنین می نماید که کشور های اروپائی، روسیه، جاپان، چین، برازیل و هند بر محور منافع کوتاه مدت و دراز مدت شان در مقابل قلدری و لجام گسیختگی سیاسی و نظامی امپریالیسم امریکا وارد ائتلاف ها و یا بلاک های سیاسی - نظامی شوند.

جهان ما در تحت حاکمیت و سیادت جابرانه و غارتگرانه امپریالیستی بر پهنه گیتی و در چهارچوب رقابت امپریالیستی آستن حوادث مهم و شگرفی است: یا سلطه چند جانبه اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک امپریالیستی و سرمایه مالی جهانی شده آن، به غارت هستی ملل و خلقها تداوم یافته و رقابت و جنگ امپریالیستی جهان را به کام مرگ و نیستی خواهد کشاند و یا انقلاب از غارتگری، جنگ و تباهی آفرینی امپریالیستی پیشی میگیرد!

تبیین مؤخر لنین از امپریالیسم:

"امپریالیسم به طور کلی در نتیجه تکامل سرمایه داری و ادامه مستقیم خواص اساسی آن به وجود آمده است. ولی سرمایه داری در مرحله معینی از تکامل خود و آنهم در مدارج بسیار عالی تکامل خود به امپریالیسم سرمایه داری مبدل شد. امپریالیسم مرحله انحصاری سرمایه داری است" و متضمن پنج علامت زیرین است:

- ۱- تمرکز تولید و سرمایه که به آن چنان مرحله عالی تکامل رسیده که انحصار هائی را که در زندگی اقتصادی نقش قاطعی را بازی میکنند، بوجود آورده است.

۲- درهم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیگارشسی مالی بر اساس این «سرمایه مالی».

۳- صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است اهمیتی بسیار جدی کسب میکند.

۴- اتحادیه های انحصاری بین المللی سرمایه دارانی که جهان را تقسیم نموده اند، پدید می آید.

۵- تقسیم ارضی جهان از طرف بزرگ ترین دول سرمایه داری به پایان میرسد. و انتقال به سیاست

استعماری تصاحب انحصاری سرزمین هائی از جهان که کاملاً تقسیم شده است".

اینست چهارچوبه اجتماعی - اقتصادی آن نظامی که لنین به تبیین آن پرداخته و پنج علامت و صفت مشخصه آنرا بر شمرده است. اینست آن نظامی که در محدوده آن خواص اساسی سرمایه داری رشد کرده و به حیات خود ادامه داده است. درین نظام سیستم مستعمراتی امپریالیسم شکل گرفته و سپس فرو ریخته است. این آن نظامیست که در دائره آن بشریت شاهد غصب و غارت ثروت های جهانی، شاهد مصائب بی شمار، شاهد بحران های دوره ای و ذاتی سرمایه داری، شاهد استثمار بیرحمانه نیروی کار، شاهد رقابت، تقابل و تضاد منادیان این نظام، شاهد دو جنگ ویرانگر امپریالیستی اول و دوم جهانی و مرگ و نیستی ملیون ها انسان و ویرانی شهرها و کشورها، شاهد چهار دهه جنگ سرد و تقابل خطرناک دو بلوک امپریالیستی و سرانجام شکست یکی و پیروزی آن دیگری، از ابتدای قرن بیستم تا حال بوده است. اینست ارمان امپریالیسم از طلیعه قرن بیستم بدینسو!

از مدخل به متن:

پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی امپراطوری سوسیال امپریالیسم شوروی و اردوگاه آن در آغاز دهه نود قرن بیستم که یکی از مراکز بزرگ ضد انقلاب جهانی و در عین حال بزرگترین مانع حرکت سرمایه دول رقیب امپریالیستی در مقیاس جهانی بود، رقابت جدی ای میان دول امپریالیستی و شرکت های فرا ملیتی بر سر تصاحب و

تقسیم مجدد جهان تقسیم شده در گرفت که هنوز هم با شدت بیشتری ادامه دارد. افزون بر آن، زمینه ساز این یورش سرمایه به شرق و جنوب، آن انقلاب الکترونیک و انفورماتیک بود که از برکت آن صاحبان سرمایه و کارگزاران آن توانستند حرکت و کارکرد سرمایه، تنظیم امور و انتقال معلومات را با سرعت برق کنترل و مدیریت کنند و تسلط سرمایه مالی را به اقصی نقاط گیتی بگسترانند. قدرت اقتصادی، نیروی تسلیحاتی و در مجموع ماشین جنگی غرب و به خصوص امپریالیسم امریکا ضامن اجرائی این جهان گستری سلطه سرمایه مالی امپریالیستی پنداشته شده و وارد معرکه شده است.

اینجا ما دیگر با موج سوم جهانی شدن سرمایه سر و کار داریم. سرمایه از ابتدا در حرکت و کارکردش تمایل به جهانی شدن داشته و صاحبان آن به دنبال مافوق سود، پا به سرزمین های نامکشوفی به شکل بازار فروش یا منبع مواد خام و یا کار ارزان گذاشته و دور ترین نقاط روی زمین را از شرق «وحشی» تا شمال و جنوب یخبندان در نور دیده اند.

همزمان با تبدیل سرمایه داری رقابت آزاد به امپریالیسم و پدید آمدن انحصار های امپریالیستی در شکل کارتل ها، سندیکا ها، تراست ها و غیره، اولین موج جهانی شدن سلطه سرمایه بین سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ م شکل گرفته و بنابر نیازهای سرمایه اجتناب ناپذیر می نمود. طی این جریان، بالاثرفریت در صنعت حمل و نقل و کاهش بسا از موانع؛ صدور کالا، جریان سرمایه و استفاده از نیروی کار رونق گرفت. با افزایش تولید، حجم صادرات کشور های صنعتی با رشد دو برابر به ۶٪ رسید و سرمایه های خارجی در سه قاره تا سه برابر شد. با این حال، این نخستین موج جهانی شدن سرمایه در نتیجه برخورد به موانع از جمله سیاست "حمایت گرائی" یا (protectionism)، جنگ های اول و دوم جهانی و رکود شدید اقتصادی سالهای ۳۳ - ۱۹۲۹ م متلاشی شد.

دومین موج جهانی شدن پس از جنگ جهانی دوم بر پیوستگی و نزدیکی کشور های ثروتمند امپریالیستی تأکید داشت. اروپا، امریکای شمالی و جاپان با امضای قرار داد تعرفه و تجارت موسوم به «گات» [۳] به باز سازی و تحکیم مناسبات تجاری از طریق یک سلسله اقدامات آزاد سازی تجارت پرداختند. در موج دوم جهانی شدن بسیاری از کشور های غیر صنعتی عقب مانده در حد منابع تولید و صدور مواد خام و نیمه خام و کالا های اولیه مطرح بوده و بیشتر مرجع مصرفی کالا های بنجل کشورهای استعمارگر نگهداشته شده و اغلب از جریان "سرمایه جهانی" و "تجارت آزاد" و مبادله سود آور بی بهره مانده و سودی نبردند. در حالیکه کشور های صنعتی صادر کننده کالا و سرمایه با بلعیدن این منابع رشد سریعتری داشتند. بدین نحو شگاف بین کشور های ثروتمند و فقیر بیشتر شده و در کشور های فقیر با حاکمیت استعمار و دست نشانندگان بومی اش روند افزایش فقر سیر صعودی داشته و توزیع درآمد نیز در درون کشور های فقیر نابرابر و کاملاً غیر عادلانه باقی ماند.

جدید ترین موج جهانی شدن که از سالهای ۱۹۸۰ م تا کنون ادامه دارد، در نتیجه زمینه ها و عواملی که در فوق برشمردیم، در برابر دیده گان ما به راه افتید. این موج اخیر جهانی شدن نیز با گسترده ساختن هرچه بیشتر خالی فقر و غنا و گسترش بحران عمیق اقتصادی در جهان امپریالیستی و اقمارش به صخره موانع برخورد و دیده شود که چه وقت از هم خواهد پاشید.

طلایه دار این موج اخیر جهانی شدن حرکت و سلطه همه جانبه سرمایه، اینبار نیز به گونه موج های اول و دوم، بورژوازی امپریالیستی است که بشارت سلطه ابدی دموکراسی لیبرال مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد و اصالت فردی و پایان تاریخ را میدهد. درفش ایدئولوژیک و منطق حاکم این روند جهانی شدن حرکت سرمایه و سلطه

جهانی امپریالیسم عبارت است از لیبرالیسم نوین. این لیبرالیسم نوین یا اقتصادی همان مکتب اقتصادی شکست خورده "کلاسیک" آدام اسمیت در شرایط نوین است. این چراغ بی فروغ پس از شکست اقتصاد "اشتغال زای" کینزی و ایدئولوژی حاکم بر آن یعنی "سوسیال دموکراسی"، فراراه کشتی شکسته حامل سرمایه به کار رفته است. ولی بی فروغی، کورسوئی و عدم هدایت گری آن برای سرنشینان کشتی توفان زده نظام حاکم بیش از پیش آشکار گشته است.

جهانی شدن سرمایه امپریالیستی یعنی: "کشف بهترین شرایط استثمار در جهان که بتوان حد اکثر سود را از آن به دست آورد". یا جهانی شدن: "عبارت است از جهان گسترده سرمایه مالی و سلطه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی بورژوازی امپریالیستی بدون حضور نظام سرمایه داری در همه جا".

در تعریف نخست هدفمندی و غایت حرکت سرمایه مالی همراه با محمل ها و ابزار ایدئولوژیک، سیاسی، نظامی، فرهنگی، اطلاعاتی، علمی و معلوماتی تحقق آن، یعنی غارت داشته ها و هستی مادی و انسانی جوامع و ملل فقیر و دربند پیرامونی بوسیله صاحبان سرمایه و ثروت کشور های مرکز بیان شده است.

تعریف دومی به بیان این حقیقت می پردازد که صدور سرمایه و کالا به کشور های پیرامونی و برپا داشتن صنایعی چند در آنگونه کشور ها، خلاف آنچه تسلیم طلبان نوین میپندارند، هرگز به معنی گشودن راه ترقی و تعالی آن کشور ها از مراحل و مناسبات پیشا سرمایه داری به مرحله و مناسبات سرمایه داری نیست. زیرا بورژوازی امپریالیستی صنایع را در کشور های پیرامونی نه بر پایه نیاز های تکامل سالم آن جوامع، بلکه بر بنیاد میزان سودمندی و سود آوری آن برای سرمایه برپا میکند. امپریالیست ها از رشد همه جانبه اقتصادی آن کشور ها جلو گرفته و از آنها به حیث کشور های مصرف کننده و منابع مواد خام و نیمه خام و نیروی کار ارزان استفاده میبرند. بورژوازی امپریالیستی در کشور های پیرامونی ضمن تقویت نسبی صنایع سود آور عمدتاً در قالب کمپرادوری، مجموع مناسبات ماقبل سرمایه داری را در عرصه های زیربنائی، روبنائی و فرهنگ حفظ کرده و پایه اجتماعی خود را در وجود آن بنا میکند. آنچنانکه هم اکنون در افغانستان بهترین همراه و همپای امپریالیستهای اشغالگر، مرتجع ترین نیروهای جامعه و فرهنگ شان و

بهترین مشاورین و مبلغین امپریالیستهای متجاوز در این کشور خانها و ملا ها هستند.

جهانی شدن سرمایه و تحمیل «اقتصاد بازار آزاد» بر زندگی خلقها و ملل سه قاره عقب نگهداشته شده آسیا، افریقا و امریکای لاتین، عرصه ها و اشکال گونه گون را در بر میگیرد. منطق حاکم و فلسفه «اصالت فردی» آن که فرد و منافع فردی را بر منافع جمع و جامعه ترجیح میدهد، عرصه های اقتصادی، سیاسی، نظامی، مناسبات قدرت، محیط زیست، عرصه فرهنگ و حتی رقیق ترین عواطف انسانی در کانون گرم خانواده تا عرصه تحقیقات و دستاورد های علمی را با محمل ها، روش ها و ظرفیت های دست داشته متأثر ساخته و در دایره نفوذ و کارکرد سرمایه امپریالیستی قرار میدهد. در این فلسفه است که افراد به سود شخص خود حتی کشور و مردم خود را ویران و قربان میکنند و نتیجه چنین است که هیچگاه آباد و آزاد نشویم.

تبعات ویرانگر سلطه جهانی امپریالیسم و جهان گسترده سرمایه مالی با منطق نولیبرالی، بر محور خصوصی سازی و سود فردی در پهنه گیتی، هم در کشور های پیرامونی و هم در کشور های مرکز برای توده های زحمتکش و طبقات فرودست جامعه آفرین بوده است. اینک نمونه هائی از آن:

الف: برای کشور های پیرامونی مورد هجوم سرمایه:

- غارت ثروت های اجتماعی این کشورها و گسترش فقر و فلاکت عمومی.

- از کار افتیدن، غیر فعال شدن و یا به حراج گذاشته شدن مؤسسات تولیدی، معادن، تصدی های عمومی و عام المنفعه و خدمات اجتماعی در عرصه های معارف و تحصیلات عالی، صحت عامه، ترانسپورت عمومی، مخابرات، راه سازی و... از طریق خصوصی سازی و هجوم سرمایه های خارجی امپریالیستی، کمپرادوری و در پاره ای از موارد مافیائی (مثلاً افغانستان).

- مصرفی شدن کشور های پیرامونی وارد کننده کالا های مصرفی اکثراً بُنْجُل و بی کیفیت.

- رقم بالای بیکاری جوانان و نیروی کار در اثر خصوصی سازی و هجوم کالا و سرمایه خارجی به کشور و تعطیل شدن مؤسسات تولیدی پیشه وری و در نتیجه تنزیل قدرت خرید عمومی و عدم دسترسی مردم به کمیت و کیفیت بالای خدمات عمومی در عرصه های فوق.

- تاراج و به حراج گذاشته شدن منابع طبیعی کشور ها ی پیرامونی توسط سرمایه گذاران و شرکت های خارجی و خروج آن از تملک قانونی مردم این کشور ها.

- شیوع کار بردگی زنان و اطفال در این کشور ها در شرایط فقدان قوانین کار و کارگری (از جمله در اندونزی، بنگله دیش، هند، چین، پاکستان، افغانستان و سائر کشور های پیرامونی مورد تاخت و تاز سرمایه).

- رفع موانع سیاسی، حقوقی و اقتصادی یکجانبه گشایش بازار ملی به روی سیل عظیم سرمایه و کالا های وارداتی و کنار زدن "سیاست حمایت گرائی".

- تضعیف و زدودن نقش دولت به نفع مؤسسات جهانی و خصوصی وابسته به امپریالیسم در امور اقتصادی و بازار.

- مقروض شدن کشور ها در نتیجه شکست سیاست های اقتصادی لیبرال نوین (نمونه برجسته آن کشور ارجنتاین است).

- شیوع امراض، گسترش سوء تغذی، وَفَیَات طفل و مادر، مرگ و میر اطفال و پائین آمدن اوسط عمر بزرگسالان، عدم تجهیز و یا خصوصی سازی بخش صحت عامه و عدم دسترسی مردم به خدمات گران قیمت بخش خصوصی در این عرصه.

- تخریب محیط زیست، آلودگی هوا، قطع جنگلات و کمر بند سبز شهر ها، و در نتیجه ازدیاد گرما، خشکسالی، قحطی و...

- بحران و گرانی مواد غذایی از طریق احتکار و خرید غلات توسط سرمایه های امپریالیستی پس از بروز بحران مسکن در اکتوبر ۲۰۰۸ م در امریکا و حتی نابودی غلات برای بلند بردن قیمتها...

این فشار طاقت فرسا و روز افزون ناشی از سلطه سنگین سرمایه، غارت ثروت های اجتماعی کشور ها و استثمار برده وار نیروی کار و یا رقابت صاحبان سرمایه با رنجبران غیر صنعتی در بازار فرآورده های زراعتی و حیوانی، خواه نا خواه به خرمن آزادی خواهی توده های رنجبر و مردم سیه روز کشور های پیرامونی مورد یورش سرمایه و سلطه امپریالیستی آتش زده، این مبارزات را شعله ور تر ساخته و به آن مضمون و اشکال تازه ای میبخشد. طبیعتاً تا جائیکه این مبارزات به اشکال و درجات مختلف سلطه سرمایه را به مبارزه طلبیده و دستآورد هائی به دست آورند، خصلت ضد امپریالیستی دارند. این مبارزات بر محور تضاد خلقهای تحت ستم و ملل در بند با امپریالیسم جهانی که یکی از سه تضاد اساسی عصر کنونی است، شکل میگیرد.

ب: در کشور های مرکز (امپریالیستی):

تلاش سرمایه در جستجوی نیروی کار ارزان پای آثرا به مناطق و کشور هائی میکشاند که امکانات فنی - تخنیکى و نیروى کار نسبتاً آموزش دیده ارزان در آن در غياب سياست حمايت از محيط زيست در مقابل برپا کردن صنايع زيانبار و آلوده کننده محيط زيست، وجود دارد. مثل اروپاى شرقى، اوکراين، مکسيکو، برازيل، هند، چين، تايوان و سائر کشور ها.

- نخستين پيامد جهانى شدن سرمايه و توليد و صدور آن به کشور های پيرامونى، بيکار شدن جمعى کارگران در کشور های صنعتى مادر است که در اغلب کشور های اروپائى، امريکا، کانادا، جاپان و... ميزان بيکارى به بالای ۱۰٪ ميرسد.

- پيامد ديگر آن، از دست دادن کليه حقوق و امتيازاتى است که کارگران اين کشور ها طى مدت زمان طولانى از طريق مبارزات صنفى و اتحاديه اى کسب کرده بودند (مانند حق تقاعد، حق بيکارى، حق تعطيلات، بيمه صحى، تحفه عيد سال نو، پول لباس و...). کارفرمايان کارگران را به صورت اجاره اى و روز مزدى با حقوق کمتر و به شکل انفرادى استخدام کرده و از انعقاد قرارداد های دايمنى و ثابت با کارگران و قرارداد جمعى با نمايندگان کارگران و اتحاديه های کارگرى سرباز ميزنند، تا کارگران نتوانند از اين حقوق و مزايا بهره ببرند.

- بورژوازى امپرياليستى اين موج نوين تجاوز به حقوق کارگران و کار بردگى نوين در نظام استثمارگرانه و مالکيت خصوصى بورژوازى تحت لوای ليبراليسم نو و اقتصاد بازار آزاد را بيشرمانه ترويج کرده و ادامه ميدهد. مسلم است که عامل بيکارى، از دست رفتن حقوق کسب شده، سطح نازل دست مزد ها، عدم تضمين کارى و خلاصه تشديد استثمار نيروى کار، بر شدت يابى و گسترش مبارزه طبقاتى مى افزايد.

بورژوازى امپرياليستى صاحب سرمايه مالى تقريباً کليه ابزار های ايدئولوژيک، سياسى، تبليغاتى، حقوقى، نظامى و اهرم های فشار اقتصادى را در جهت حرکت بلا مانع و تحکيم سلطه سرمايه خود به خدمت گرفته است. دول و مجامع غارتگر و نيرنگ باز امپرياليستى در روند رقابت و تباينى با همدیگر و در جريان استثمار طبقه کارگر و غارت و سرکوب خلقهای جهان، برای گمراهى و اغواى افکار عامه جهانى یک کارزار گسترده تبليغات زهرآگين ايدئولوژيک را در سطح جهان به مدد دستگاه های تبليغاتى و وسايل ارتباط جمعى، وسايل صوتى، تصويرى و الکترونيک، کتب و جرايد، به اصطلاح انديشمندان و نظريه پردازان در دانشگاه ها و مراکز پژوهشى و اندیشه پردازى يا (Think Tank)، مذهب، NGOها و روشنفکر نماهای جارچى وغيره به راه انداخته اند. برخى از اين نهاد ها، ابزار ها و شعار ها که امپرياليسم از آنها عموماً بهره بردارى ميکند عبارت اند از:

۱- دستگاه قضائى امپرياليسم:

دادگاه بين المللى لاهه، ديوان بين المللى کيفرى (ICC) و دستگاه های قضائى کشورى ابزار ايدئولوژيکى است در دست امپرياليسم های اروپائى و امريکائى جهت مهار زدن به قلدرى يکديگر، تحميل اراده به ديگران و تهديد عناصر و نهاد های سرکش و "نامطلوبى" که زير بار آنها نميروند. از اين دادگاهها هميشه به حيث وسيله تهديد عليه مخالفين شان بهره ميگيرند. [۴].

۲- دموکراسی:

دموکراسی یک پدیده طبقاتی بوده و دارای مضمون لیبرالی و یا سوسیالیستی است. دموکراسی ناب و غیر طبقاتی ساخته زرادخانه تبلیغاتی بورژوازی است. هر کجا که مفهوم قلابی دموکراسی کارگر نیفتد، امپریالیست‌ها مطابق به تعریف واقعی آن (که روی دیگر سکه اش دکتاتوری بورژوازی است) عمل میکنند. از نظر امپریالیست‌ها دموکراسی صادر شده به کشور های مستعمره و اشغال شده افغانستان و عراق و دموکراسی هند در کشوری با چند صد میلیون گرسنه تا زمانیکه به منافع و حاکمیت سرمایه و سرمایه دار گزندی نرساند، بهترین نمونه های دموکراسی مورد تائید آنان است و انتخابات رسوا و پُر خرج دو سال اخیر افغانستان هم الگوی انتخابات آزاد شان!!!

۳- حقوق بشر:

در حالیکه امپریالیست‌ها مخصوصاً امپریالیست‌های امریکائی خود در گوانتانامو، ابوغریب، بگرام، قندوز، کابل، قندهار، پولند و جاهای دیگر بزرگترین شکنجه گران و ناقضین حقوق بشر بوده و از رژیم های استبدادی چون رژیم حسنی مبارک در مصر، بن علی در تونس، آل سعود در عربستان سعودی و دیکتاتورهای چون پینوشه، سوهارتو، شاه ایران، و غیره حمایت کامل داشته اند، طرح اتهام نقض حقوق بشر شان در مورد کشور های چین، کوریای شمالی، سوریه، لیبیا و غیره رژیم های استبدادی بیشتر بار سیاسی - ایدئولوژیک دارد تا دفاع از حقوق بشر. امپریالیست‌ها که خود ناقضین اصلی حقوق بشر هستند، عمدتاً یخن دولتهای مخالف شانرا با بهانه قرار دادن نقض حقوق بشر کش میکنند و از ارتجاعی ترین نیروها درکشور حریف شان زیر نام دفاع از حقوق بشر حمایت میکنند و به همین بهانه مداخلات و تجاوزات آشکار شانرا در امور دیگران پوشش میدهند. تجاوز نظامی به لیبیا هم اکنون با استفاده از همین ترفند و به فیصله ظالمانه شورای امنیت ملل متحد جریان دارد و دریای خون در آن کشور به راه انداخته است.

۴- تروریسم:

"مبارزه با تروریسم" یکی از حربه های تازه ایدئولوژیک امپریالیسم برای تیرئه تجاوز، اشغالگری و سلطه گری بر جهان است. در حالیکه امریکا خود تروریست درجه یک و تروریست ساز است، ولی منظورش از "تروریست ها" عمدتاً آن مردمی اند که در مقابل قلدری و سلطه جابرانه و تجاوزگری امپریالیسم امریکا و شرکاء در راه آزادی کشور شان می رزمند. تئوری «جنگ تمدن ها»ی "هانتینگتون" دشمنی با اسلام و دامن زدن به تنش های مذهبی است. موصوف در کتاب نامبرده اش ضرورت مبارزه با آئین های غیر سامی مثل بودا، هندو و کنفوسیوس به اضافه اسلام را به عنوان تمدن های عقبمانده و دشمن غرب مطرح کرد. این تئوری های به غایت ارتجاعی و ضد انسانی هانتینگتون که برای توجیه هژمونی، تجاوز، اشغالگری و تروریسم دولتی امریکا مصرف دارد؛ زمینه ذهنی پذیرش "اقدامات پیشگیرانه" دولت امریکا را مساعد ساخته و در خدمت آن است. امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم امریکا، وحشیانه ترین تجاوزات مسلحانه تباہ کن و ویرانگرش را در افغانستان و عراق با ترفند "مبارزه با تروریسم" توجیه میکند. در توجیه این توحش و خونریزی "سازمان ملل متحد"، به ویژه شورای امنیتش، به مثابه چوب دست امپریالیست‌ها عمل کرده و شریک جرم مجموع این جنایات به حساب می‌آید. آنچه را که امپریالیست‌ها تروریسم می خوانند، در حقیقت عبارت است از نوعی از سیاست رادیکال که نظام سرمایه داری را به

سوال میکشد. هر خیزش ضد امپریالیستی، هر حرکت آزادی خواهانه بر ضد اشغالگری امپریالیستی، هر تلاشی در جهت استقلال کشور ها از منظر آنان تروریسم است. امپریالیست ها تروریست های واقعی اند! تروریسم آنچه‌زیست که دول امپریالیستی و ارتجاعی در عرصه ملی و جهانی بدان عمل میکنند. در سیاست جهانی تروریسم خود را به شکل تجاوزات عریان نظامی، جنگ های اشغالگرانه و تجاوزات جنایتکارانه امپریالیستها تبارز میدهد". [۵]

۵ - اهرم های نفوذ و فشار اقتصادی:

"بانک جهانی" (WB)، "صندوق بین المللی پول" (IMF) و "سازمان تجارت جهانی" (WTO) افزون بر نهاد های مماثل، سه اهرم فشار امپریالیستها اند که مبشر و مجری "سیاست های اقتصادی لیبرالیسم نو" در کشور های پیرامونی بوده و آن کشور ها را در مضیقه قرار میدهند تا بهترین شرایط را برای حضور و کارکرد سرمایه های امپریالیستی فراهم آورند. این شرایط "مناسب" که توسط این نهاد های مالی امپریالیستی بالای کشور های پیرامونی و وام گیرنده تحمیل میشود عبارت اند از تأمین هرچه بیشتر سود برای سرمایه های استقرایی و صنعتی امپریالیستی درین کشور ها و تضمین حرکت آزادانه سرمایه و کالای صادراتی امپریالیستها و سودآوری بیشتر صدور کالا. شایان تذکر است که بررسی پدیده جهانی سرمایه، تولید، توزیع و مصرف و گشودن درب بازار ها به روی "تجارت آزاد" جدا از ماهیت امپریالیستی این روند، بی ارتباط به خصوصیات پنج گانه سرمایه داری انحصاری که جنبه شاخص دارند و بدور از محدوده کارکرد تضاد های اساسی عصر کنونی فاقد اعتبار علمی بوده و نمیتواند به ماهیت اصلی این روند پیچیده و ذوالجوانب وقوف حاصل نموده و تصویری واقعینانه از آن ترسیم کند. در چهارچوب و در محدوده همین جنبه های شاخص و خصایص اساسی امپریالیسم و عرصه حرکت و کارکرد تضاد های آنست که تضاد و رقابت امپریالیستی بر سر تقسیم مجدد جهان بعد از جنگ سرد مفهوم شده و شدت و جدت می یابند.

نظام سرمایه داری حتی قبل از ورود به مرحله انحصاری تاریخ طولانی ای از رقابت، تضاد و جنگ میان قدرت های استعماری رقیب را بر سر تصاحب مستعمرات و سرزمین های مکشوف و نامکشوف، پشت سر گذاشته و تا حدود سال ۱۹۰۰ میلادی کار تقسیم جهان را به پایان رسانیده بود. ولی نظام سرمایه داری از زمان عروجش به فاز امپریالیسم بدینسو نه تنها این رقابت، تضاد و جنگ را به پایان نرسانده، بلکه آنرا حدت و رشد و تکامل بیشتر بخشیده است. تاریخ امپریالیسم از ابتدا تا امروز تاریخ رقابت افسار گسیخته همه جانبه، تاریخ چند بار باز تقسیم جهان، تاریخ دو جنگ ویرانگر جهانی و جنگ های تجاوزکارانه منطقه ای و تاریخ استعمال بمب اتمی و تخریب سیاره خاکی ما بوده و در تداومش به صورت بالقوه خطر جنگ سوم جهانی را در آستین دارد. جهانی شدن سرمایه مالی و حاکمیت جهانی اقتصاد «بازار آزاد» و سیاست مبتنی بر آن در قالب انحصارات فراملی و بعضاً قاره ای، نه تنها این رقابت و تضاد میان انحصارات و دول امپریالیستی را نه زوده، بلکه به تحرک درونی، فعالیت و اثربخشی آن درین دایره وسیع میدان داده است. همین اکنون تضاد و رقابت میان امپریالیست ها بر سر منابع انرژی و مواد خام، بر سر مناطق نفوذ سرمایه، بر سر بازار فروش و منابع نیروی کار ارزان ضمن تبتانی شان در حال حدت یابی است.

چون "امپریالیسم عبارت است از مبارزه شدید دولت های بزرگ برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان و به همین جهت هم ناگزیر... به طور روز افزونی نظامی کردن را تشدید مینماید." (لنین). موتور و محرک این رقابت و

تشدید مبارزه "دولت های بزرگ" و انحصارات امپریالیستی عبارت است از مالکیت خصوصی بورژوازی بر ثروت اجتماعی، استثمار نیروی کار و تأمین حد اکثر سود، تأمین کننده منافع و ضامن اجرائی آن یعنی بازوی مسلح بورژوازی هر کشور.

در متن این جهان گستری سرمایه و تولید، تضاد های نظام سرمایه داری انحصاری از آن جمله تضاد میان دول، انحصارات و بلوک های امپریالیستی از عینیت این نظام سر بر آورده و به گونه زنده و پویا تکامل یافته و به صورت بطی ولی در برخی موارد سریع کسب حدت میکند.

هژمونیسیم امپریالیسم امریکا:

امپریالیسم امریکا به برکت پیشرفت ها و دستاورد های شگرف علمی، تکنولوژیک و انفورماتیک و به پشتوانه اقتصاد گول پیکرش که بیشتر آن از غارت خلقهای جهان به دست آمده، پس از جنگ دوم جهانی توانسته است نیرومند ترین، مجهز ترین و مدرن ترین ارتش را به عنوان ضامن اجرائی و بازوی مسلح سرمایه ایجاد کند. کاربرد این دستاورد های شگرف علمی در عرصه تسلیحاتی و پیشرفت های خیره کننده در صنایع نظامی، سالانه صد ها میلیارد دالر را از درک فروش تسلیحات و تجهیزات نظامی نصیب سرمایه های نظامی امریکا میکند. این موقعیت برتر به امپریالیسم امریکا فرصت و امکان میدهد در پی سر کردگی جهانی، در حالیکه هر شب در امریکا میلیون ها مادر و کودک گرسنه به خواب میروند و هر صبح میلیون ها شاگرد مکتب بدون صبحانه روانه مکتب میشوند، بزرگترین بودجه نظامی را در تاریخ بشریت به خود اختصاص بدهد [۶]. امریکا در بیشتر از صد کشور افزونتر از (۷۲۵) پایگاه نظامی داشته و به عنوان «امپراطوری پایگاه ها» از طریق ملتاریسم، ماجراجویی، جنگ های تجاوزکارانه و اشغال کشور های مستقل و یا ظاهراً مستقل، جهانی را به خاک و خون و به زنجیر کشیده است. [۷]

امپریالیسم امریکا با درک اهمیت ماده حیاتی و استراتژیک نفت و با وقوف به حقیقت پایان پذیری منابع آن و بر اساس مشوره اندیشمندان و نظریه پردازان در مراکز پژوهشی و مطالعاتی این کشور به حیث قدرت برتر در اوائل قرن بیست و یکم بر آن شد تا به مناطق نفت خیز دارای اهمیت استراتژیک تسلط یافته و با در دست گرفتن اهرم نفت، هژمونی، سرکردگی و برتری خود را بر جهان و بر سائر رقبای قدیم و جدید خود تأمین و حفظ کند. یکی از این مناطق دارای اهمیت استراتژیک و نفت خیز حوزه خلیج فارس بوده و دومین منطقه ازین دست بصورت بالقوه غنی تر از حوزه قبلی، ناحیه بحیره کسپین و آسیای مرکزی (اورایشیا) است. با این هدفمندی بود که در طلیعه قرن بیست و یکم امریکا همراه با شرکای ناتوئی اش و با مجوز سازمان ملل متحد، این چوبدست امریکا، افغانستان را اشغال کرده و متعاقب آن همراه با متحد دیرینه خود (انگلیس) علی رغم مخالفت سه کشور عضو دایمی شورای امنیت سازمان ملل، رقبای اروپائی اش و جاپان، به بهانه های واهی عراق را اشغال کرد.

کشور عراق از لحاظ ظرفیت ذخایر نفتی به عنوان چهارمین عضو کارتل "اوپک" دارای چشمه های جوشان و خروشان نفت است. ابتدا اداره استعماری و بعد حاکمیت مستعمراتی عراق از همان هفته اول تجاوز و اشغالگری امریکا و انگلیس، نفت را در بنادر نفتی خلیج فارس در اختیار امریکا قرار داده و با خصوصی سازی صنعت نفت عراق چندین قرارداد درازمدت با شرکت های نفتی امریکائی امضا نمودند و امریکا قسمت عمده نفت عراق را به مالکیت خود در آورد.

اشغال امریکائی - ناتوئی افغانستان، امریکا و ناتو را مزید بر منابع سرشار طبیعی کشور ما، در دروازه های منطقه استراتژیک و سرشار از نفت و گاز آسیای مرکزی قرار داد. این دو منطقه حیاتی، حوزه آسیای میانه و ساحه بحیره کسپین، اولی بصورت بالغفل و دومی بصورت بالقوه به کانون رقابت و تضاد های دولت ها و انحصارات امپریالیستی مبدل شده اند و آرایش قوت ها را از کانال رقابت و تبانی با همدگر در قالب ائتلاف ها، اتحاد ها بلوک بندی هائی از قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی قدیم و جدید منطقه و جهان را سبب شده که تنشج و جنگ را دامن خواهد زد.

در واکنش به این سرکرده گرائی و پیشروی امریکا به صوب شرق میانه و خلیج فارس، اتحادیه اروپا که پس از ختم جنگ سرد، از لحاظ ظرفیت اقتصادی رقیب و همتای امریکا بوده، همراه با کشورهای امپریالیستی روسیه، چین و جاپان که جمعاً با تجاوز امریکا - انگلیس به عراق، منافع شان را عمدتاً در صنعت نفت آنکشور از دست داده بودند، مخالفت شان را با اشغال عراق و استمرار آن تداوم بخشیدند.[۸]

تجاوز و اشغال امریکائی - ناتوئی افغانستان در سال ۲۰۰۱ میلادی و حضور نظامی امریکا در چند پایگاه آسیای میانه، ضمن آنکه تأیید و تبانی نسبی قدرت های منطقه ای در اطراف افغانستان را با خود داشت، یکسال بعد در ۲۰۰۲ م ایجساد «سازمان همکاری شانگهای» را میان روسیه و چین به اضافه چند کشور آسیای میانه زمینه ساز شد. در صورت عمده شدن رقابت کشور های جهانی و منطقه ای بر سر آسیای میانه بزرگ، کشور های دارای قدرت اتمی چندی در منطقه مثل هند، پاکستان، ایران و سائیرین روی ملاحظات اقتصادی، نظامی و امنیتی به این سازمان ملحق شده و خود آن پیمان تا سرحد یک پیمان نظامی ارتقاء یافته و میتواند حتی بهتر از «پیمان وارسا» در معادله رقابت و تخاصم امپریالیستی خلاء موجود را پر کرده و به عنوان سازمان نظامی رقیب ناتو عدم توازن قوا را برهم زند.

علاوه از قدرت های دیرینه رقیب امپریالیستی امریکا مثل اتحادیه اروپا و در راس آن آلمان و فرانسه و هکذا جاپان، رقبای جدیدی از کشور های امپریالیستی و ارتجاعی دیگر از چند دهه بدینسو در مقابل امپریالیسم امریکا در صحنه رقابت و تبانی امپریالیستی سر برآورده اند. این قدرت ها و فاکتور های جدید عبارت اند از: برازیل، روسیه، هند، و چین (BRIC States).

امپریالیسم روسیه به عنوان دولت میراث خوار سوسیال امپریالیسم شوروی سابقه، پس از فروپاشی آن امپراطوری از زیر آوار آن سر برآورد. این کشور پس از تحمل خفت و خواری ناشی از شکست مفتضحانه شوروی برای حدود یکدهه، برپایه اقتصاد متمرکز و بوروکراتیک نفتی، در صدد آنست تا سنگر های از دست رفته را مجدداً تصرف کرده و در پی تقویت نیرو های نظامی خود بوده و در ساحه فروش سلاح و ابزار نظامی با امریکا در بازار ها رقابت میکند.[۹] نزدیکی روسیه به چین و اروپا و همکاری آنکشور با جاپان و ایران در خدمت هدفمندی استراتژیک جدید روسی و اتخاذ موضع تهاجمی آن و گسترش مواضع اش پنداشته میشود.

امپریالیستهای اروپائی برای رویارویی با قدرت برتر و متمرکز اقتصادی و نظامی امریکا به عنوان رقیب و همتای اقتصادی آن ناگزیر بوده اند مواضع درونی خویش را در سطح اتحادیه اروپا تقویت کنند. همکاری و نزدیکی نسبی این اتحادیه در برخی مواضع با روسیه، چین و جاپان و بر سر اشغال عراق و سائیر مسائل از این ضرورت ناشی میشود.[۱۰]

قدرت های اقتصادی و بطور بالقوه نظامی جدید از قبیل چین، هند و برازیل هر یکی بنابر دلایل چندی در چهارچوب سیاست های نولیبرال و خصوصی سازی و سرمایه گذاری مختلط و تجارت، رقبای تازه از راه رسیده

اقتصادی، سیاسی و نظامی آمریکا هستند. دو کشور چین و هند با سکنه (۲۵۴۹۹۱۸۲۷۴) نفر، برابر با ۳۶.۴۶٪ از کل نفوس (۶۹۴۲۷۰۰۰۰۰) نوری جهان [۱۱]، و پس از آمریکا با بزرگترین ارتش‌ها و بودجه نظامی در عین اتمی بودن، از قدرت اقتصادی بزرگی برخوردار بوده و به احتمال قوی در آینده نزدیک از قدرت اقتصادی آمریکا پیشی خواهند گرفت. در صورت تشدید تضاد و رقابت میان امپریالیستها، این دو کشور با این ظرفیت‌هایشان وزنه هر پیمان و اتحادی را در مقابل آمریکا و ناتو میتوانند سنگین سازند.

اگر چه کشور های نوظهوری مثل چین، هند، برزیل و سایر کشور های مشابه خارج از حوزه کشور های صنعتی مطرح و نامدار، در یکی دو دهه اخیر رشد چشمگیر اقتصادی در عرصه صنعت و صادرات داشته و سرمایه‌های هنگفتی را به هم زده و در نمونه چین ذخایر ارزی بزرگی را به دالر اندوخته اند، ولی میان رشد و توسعه اقتصادی از یکجانب و توزیع داخلی ثروت و استقرار عدالت اجتماعی از جانب دیگر درین کشور ها دره عمیقی در میان است. به هر حال، این کشورها مخصوصاً چین و هند ضمن مخارج گزاف نظامی از بودجه کشور و تیز کردن شمشیرها یشان برای مصاف با رقبای منطقه‌ای، بیشتر در صحنه رقابت - رقابت و تباری - با آمریکا، جاپان و حتی اروپا، در کشور های آسیا، افریقا و امریکای لاتین عمدتاً در ساحه اقتصادی مصروف ستیزه هستند.

امپریالیسم جاپان با آن گذشته ملیتاریستی اش، پس از جنگ دوم جهانی در عرصه اقتصادی رشد چشمگیری داشته و به عنوان دومین اقتصاد امپریالیستی دنیا و یک کشور عمدتاً صادر کننده، در عرصه های علمی، تکنولوژی و صنایع الکترونیک و کامپیوتری نقش پیشتازی داشته و بازار ها را تسخیر کرده است. جاپان با رقبای امریکائی و اروپائی خود در اکثر زمینه های اقتصادی به رقابت پرداخته و اکثراً از آنها جلو هم افتاده است. با این اوصاف و این پیشینه، علی رغم مخالفت قانون اساسی پاسیفیستی آنکشور مبنی بر عدم اعزام نیروی نظامی به خارج پس از جنگ دوم جهانی، امپریالیسم جاپان برای نخستین بار با تائید امریکا تحت عنوان ارسال نیرو به عراق با "هدف نگهداری صلح"، خواست زنده کردن ملیتاریسم فاشیست های جاپان در منطقه شرق آسیا و بحر آرام را واقعیت می بخشد. بر طبق خط مشی جدید نظامی جاپان مصوبه سال ۲۰۰۴ م، این کشور میتواند در «ماموریت های بین المللی» به منظور "حفظ صلح جهانی" اشتراک ورزد (مفاهیمی که امپریالیستها برای توجیه تجاوزشان از آن استفاده میکنند). مثلاً تجاوز آشکار جاپان زیرنام سهم گیری در "مبارزه با تروریسم" در افغانستان از جمله همان «ماموریت های بین المللی» محسوب میشود. امپریالیست های جاپان خواهان رفع محدودیت های صدور و فروش سلاح هستند. جاپان خواهان عضویت دایمی در شورای امنیت سازمان ملل متحد و داشتن حق ویتو است. ملیتاریسم جاپان در شرق آسیا و بحر الکاهل متوجه چین و کوریای شمالی بوده و آن دو کشور را خطری برای امنیت ملی خود قلمداد میکند. ازینرو،

ملیتاریست های جاپان خواهان ازدیاد بودجه نظامی و تقویت و تجهیز ارتش و مدرن ساختن تسلیحات آنکشور اند. نظامیگران جاپان حتی تا آنجا پیش رفته

اند که هوس انجام "عملیات پیشگیرانه" و داشتن راکت های دور پرواز را در سر میپروانند. ملیتاریست های دار و دسته رهبری دولت امپریالیستی

جاپان در تخاصم و مبارزه علیه چین و روسیه و احياناً محاصره آن دو کشور رقیب، متحد نزدیک امپریالیسم امریکا پنداشته می شوند و با آن در یک جهت رقابت و تضاد امپریالیستی قرار داشته و خواهند داشت. [۱۲]

در اوضاع و احوال جاری و در آینده های نزدیک در تحت سیطره سرمایه مالی امپریالیسم و ضامن اجرائی آن (دولت و ارتش بورژوازی)، تضاد و تقابل میان امپریالیستها در گستره گیتی بر سر بازار و مناطق نفوذ

سرمایه از عینیت و سرشت نظام سرمایه داری امپریالیستی سرچشمه گرفته و ساحات ذیل را درین گستره و در محدوده کارکرد تضاد های اساسی عصر امپریالیسم و... احتوا میکند:

- تضاد و تقابل دول و انحصارات و شرکت های چند ملیتی بر سر میدان های نفتی حوزه خلیج فارس و "اورایشیا" و کشور های دارای ذخایر نفتی در آسیا، افریقا و امریکای لاتین و ذخایر بالقوه قطب شمال و جنوب و پیشدستی امریکا بر سایر رقبا و نیازمندان به این ماده حیاتی.

- تضاد میان امریکا و دول و شرکت های ملی و فرا ملی بر سر "تحریم های اقتصادی" وضع شده به وسیله دستگاه قضائی امریکا علیه کشور ها و مؤسسات معین و تحمیل آن بالای دیگران. (مثل تحریم های کوبا، ایران و کوریای شمالی).

- تضاد میان یورو و دلار: دلار به عنوان پول معادل جهانی طی سالهای اخیر به حیث ارز در حال نوسان و پائین نگهداشته شده حدود ۴۰٪ ارزش خود را در مقابل پول نسبتاً با ثبات یورو از دست داده است. فروش نفت به دلار و تجارت بین المللی (صادرات کشور های غیر امریکا) و ذخیره کشور ها مثل چین، جاپان، روسیه و کشور های نفت خیز با پول در حال نوسان و دارای ارزش پائین به ضرر این کشور ها بوده است. اخیراً گرایش برای تبدیل ذخیره ارزی از دلار به یورو و معاملات بازار و مخصوصاً تجارت نفت به یورو، این تضاد را آشکار ساخته است. [۱۳]

- تضاد منافع، روسیه و چین با امریکا و ناتو بر سر تجاوز نظامی ناتو به کشور سرشار از نفت لیبیا. - تضاد امریکا با اروپا و چین بر سر ممنوعیت صادرات محصولات فولاد اروپائی و وضع محدودیت هائی برای صادرات چین در عین امضای قرارداد تجارت جهانی از سوی امریکا و انجام عمل بالمثل اروپا با تائید سازمان تجارت جهانی. [۱۴]

- تضاد منافع اروپا، روسیه و چین با امریکا و انگلیس در مورد عراق و مخالفت شان با اشغال عراق توسط امریکا و انگلیس.

- تضاد میان امریکا با اروپا و کشور های پیرامونی با تولیدات زراعتی و حیوانی روی پرداخت سوبسید یا "مساعدت های مالی" دولت به مولدین این محصولات در کشور خودی برای رقابت و شکست محصولات کشور پیرامونی در بازار رقابت. این عمل دولت امریکا و سایر دول عضو "سازمان تجارت جهانی" مغایر با اصول و مقررات این سازمان است. در حالیکه پس از رسمیت دادن سیاست های اقتصادی نولیبرالی، همین لیبرال های نوین اقتصاد مدیریت شده دولتی را مردود میدانستند و بر دُهل خصوصی سازی می نواختند، در مورد اعطای کمک ها به تولید کنندگان محصولات زراعتی و حیوانی و در یک مورد در نجات دادن چندین بانک در امریکا و انگلیس در اواخر سال ۲۰۰۸ م خلاف فلسفه نئو لیبرالیسم، به اقتصاد «کینزی» رجعت کرده و با سرمایه گذاری صد ها میلیون دلار و پوند، دولت های این دو کشور در امور اقتصادی مداخلت جدی کردند. در مجموع دولت ها "تا ماه می ۲۰۱۰ حدود ۲۷ تریلیون دلار امریکائی در سراسر جهان برای نجات مؤسسات مالی بین المللی، بانک ها و انحصارات، آغاز برنامه های محرک ملی و... هزینه کردند [۱۵]. این دو روئی و منافقت در ذات بورژوازی و دولت کارگزار آن در هر کجا نهفته است.

- پس از عقد قرار داد "کیوتو" برای کاهش گاز های گلخانه ای توسط دولت های امپریالیستی، که خود مسبب آلودگی هوا و تخریب محیط زیست هستند، و امتناع دولت امریکا از امضای آن روی منافع کثیف اقتصادی بورژوازی امریکا، اختلافی میان دول صنعتی بروز کرد که زاده منافع متضاد کوتاه مدت آنان است.

– تضاد میان امپریالیست های اروپائی با امپریالیسم امریکا بر سر تحقیقات فضائی، ماهواره ها و صنعت هوا پیما سازی (ایرباس اروپائی و بوئینگ امریکائی). [۱۶]

– تضاد امریکا با آلمان و جاپان در مورد خواست عضویت این دو کشور در شورای امنیت و برخورداری از حق ویتو.

– تضاد میان دول اروپائی با دولت امریکا بر سر پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا.

– تضاد میان امریکا و آلمان در مورد تقویت و حمایت کشور پولند توسط امریکا.

– به همین سلسله تضاد هائی میان روسیه و چین با اروپا و امریکا بر سر مسائل متنازع فیه چند گانه منطقه ای و تضاد میان جاپان با چین و روسیه و تضاد هائی در آسیا، افریقا و امریکای لاتین که همه واقعی اند. همه این تضاد ها بر محور روابط و منافع متضاد دول و مجامع امپریالیستی مفهوم شده، به میزان های متفاوت کسب حدت کرده و رشد و تکامل مییابند.

کارکرد امپریالیسم جهانی و ره آورد

های نو لیبرالی در افغانستان اشغالی:

چنانیکه در فوق تذکرش رفت، امپریالیسم امریکا به منظور دستیابی به منابع سرشار نفتی آسیای مرکزی و بازار های وسیع سرمایه و کالا در آن منطقه، افزون بر منابع گسترده طبیعی و انسانی کشور ما، با مجوز مطیعانه و غیر قانونی شورای امنیت سازمان ملل متحد، این چماق دست امپریالیستها، طی اقدامی نظامی به همکاری شرکای امپریالیستی ناتوئی اش به افغانستان لشکر کشی کردند. امریکا و متحدینش با این عمل وحشیانه تحت عنوان کذائی "مبارزه با تروریسم القاعده و طالبان" به سرنگونی رژیم "طاغی" و "سرکش" طالبان، که ساخته دست خودشان بود، پرداخته و در اولین گام بسوی تحقق استراتژیی منطقه ای خود افغانستان را اشغال کردند. متعاقب این تجاوز و لشکر کشی، امپریالیستهای اشغالگر به منظور تمدید و تحکیم سلطه و اراده استعماری شان به کشور ما، جلسه رسوائی از مزدوران شانرا متشکل از ارتجاع هار مذهبی و فئودالی، جنگسالاران خونریز و عده ای از تکنوکرات های خود فروخته در شهر "بن" آلمان فراخوانده و طی آن جلسه بدنام اجزای اداره مستمراتی کابل را، آنچنانکه میبایست، از میان همان خیل و طنفرشان بسته بندی کرده و به ارگ سلطنتی کابل گسیل داشتند.

در نتیجه این تجاوز و اشغالگری امپریالیستی، افغانستان در پروسه تحول منفی از کشوری نیمه فئودالی – نیمه مستعمره به کشوری مستعمره –

نیمه فئودالی تغییر خصلت داده است. از اکتوبر سال ۲۰۰۱ م بدینسو افغانستان کشوری بوده است مستعمره و اشغال شده و گرفتار در زنجیر جبر استعماری و فاقد استقلال و حاکمیت ملی. اداره مستمراتی کابل از منظر ملی به عنوان بخشی از حاکمیت استعماری و ابزاری است که در خدمت اهداف سلطه گرانه و غارتگرانه امپریالیستی قرار داشته و از منظر طبقاتی در خدمت منافع و اهداف طبقات فئودال – کمپرادور همدست اشغالگران امپریالیستی با ترکیبی از جنایتکاران سه رژیم گذشته و لیبرال های نوین قرار دارد.

در حالیکه درین کشور اشغال شده و فاقد استقلال ملی، اشغالگران امپریالیست در مناسبات قدرت قدرتی اند که در همه امورات لشکری و کشوری تصمیم نهائی را اتخاذ میکنند، این اشغالگران با سرهم بندی و بزک کردن نهاد های استعماری و ابزار اشغالگر همچون پارلمان پوشالی و غیره در فقدان تمثیل اراده مردم این

کشور مضحکه انتخابات را به راه انداخته و تحفه دموکراسی و ارداتی شانرا پیشکش مردم اسیر و دربند افغانستان کردند.

اشغالگران امپریالیست و اداره پوشالی شان درین راستا قانون احزاب را در خدمت منافع استعماری شان تدوین نموده و بیشتر از صد حزب وابسته، مزدور، فاسد، دست نگر، مدافع و خادم کمر بسته سلطه استعماری و در برخی موارد مدافع و مبشر اقتصاد بازار آزاد، مالکیت خصوصی بورژوازی، جهانی شدن غارت کشور ها توسط سرمایه، دموکراسی لیبرال و .. را در کشوری دارای زیر بنا و روبنا ی پیشا سرمایه داری برای مشق و تمرین "دموکراسی" (مشق دلربائی از امپریالیستهای اشغالگر) ایجاد کردند. از آنجا که هیچ یک از این احزاب نامنهاد پایه مردمی و ابتدائی ترین شرایط موجودیت یک حزب را نداشتند و چون عروسک خیمه شب بازی برای نمایش دموکراسی امریکائی مونتاژ شده بودند؛ اکثر شان دیگر ناکارآمد شده و مچاله شده اند، برخی هم به دفتر های معاملاتی و درآمد آب و نان بدل شده اند و گردانندگان آگاه شان روسیاهی تاریخی را بخود کمائی کردند.

در تحت حاکمیت جابرانه مستقیم اشغالگران امپریالیستی به سرکردگی امریکا در افغانستان و با سازماندهی و گردانندگی مافیای جهانی زیر اداره امپریالیسم (سرمایه جهانی)، این کشور تا سطح اولین کشور تولید کننده و قاچاق کننده تریاک، هروئین و چرس (هشیش) در جهان ارتقاء یافته است. و این عمده ترین ارمغان دموکراسی امریکائی به افغانستان است. علاوه از تجارت مواد مخدر فوق (تجارت مرگ) به خارج، این مواد در بین مردم فلک زده، فقر زده و سیه روز جامعه جنگ زده، ویران و اشغال شده ما طی سال های اخیر مصرف بالائی داشته است و گزارش ها از وجود تعداد روز افزون معتادان به این مواد مرگ آور در میان جوانان بیکار و بی روزگار و حتی زنان و اطفال فقر زده جامعه ما حاکی است. این اشغالگران و به خصوص اشغالگران امریکائی، انگلیسی و کانادائی همراه، همکار و رهنمای مافیا و سلاطین مواد مخدر در درون اداره مستعمراتی اند که از این تجارت مرگ سود های هنگفت را نصیب میشوند.

در مناسبات قدرت میان سلطه اشغالگران و اداره پوشالی؛ در مناسبات درونی رژیم مستعمراتی در عرصه های مالی، پروژه های عمرانی و توزیع به اصطلاح کمک ها به NGOها و شرکت های قراردادی اشغالگران بویژه امریکائی ها؛ در امر مصرف و توزیع عواید، مساعدت ها و بودجه دولتی، و در زمینه فعالیت های روزمره دولتی در تمام سطوح، فساد در درون حاکمیت پوشالی کابل و در مناسبات شان با دونرها به نورم بدل شده است. خلاصه اینکه اداره مستعمراتی کابل خلاف آنچه که در موردش میگویند، صرفاً دچار فساد اداری نبوده، بلکه این اداره ایست از بنیان فاسد!

مادامکه امپریالیستهای اشغالگر افغانستان دو رویانه و منافقانه از مسأله حقوق بشر در جاهای دیگر به عنوان حربه ایدئولوژیک - سیاسی علیه دول رقیب شان استفاده ابزاری کرده و آنرا در مورد مخالفین علم میکنند، در افغانستان اشغالی، خود و عمال میهنفروش مرتجع و جنگسالار شان با برپا کردن زندانها، شکنجه زندانیان در زندانهای بگرام، قندوز، قندهار، پلچرخ و ولایات، وزارت داخله، مراکز شکنجه "اداره امنیت ملی" مربوط رژیم پوشالی، همه روزه به نقض صریح حقوق بشر پرداخته و با کشتار مستقیم و عامدانه غیر نظامیان در پهلوی حملات انتحاری و تروریستی طالبان (که همین امریکا و انگلیس مسئول و مسبب آنند) ، افغانستان را به مهیب ترین کشتارگاه عصر برای فرزندان آن مبدل کرده اند. روزی نیست که در افغانستان دهها غیر نظامی در اثر بمباران نیروهای اشغالگر و یا عملیات انتحاری طالبان مزدور قربانی نشوند.

امپریالیستهای اشغالگر در کشور ما پس از اینهمه مانور و نیرنگ بازی طی سالیان متمادی اشغال افغانستان و شکست در رسیدن به اهداف اولیه تجاوزکارانه شان و سنگینی مخارج گرانسنگ این تجاوز و اشغالگری بر گرده اقتصاد بیمار و نیروی انسانی محدود شان، از مدتی به این سو ناگزیر برنامه توحید نیرو و وحدت ارتجاع طالبی را با ارتجاع فئودال - کمپرادوری متحد شان با تعدیل هر دو جانب در چهارچوب اداره مستعمراتی کابل در دستور کار خود دارند. بالاخر این شکست و مخارج گرانبار اشغال ده ساله وطن ما برای اشغالگران، آنان از سر ناچاری بر آن شده اند که با توحید ارتجاع کشور ما در اداره واحد؟! و ایجاد پنج پایگاه استراتژیک نظامی - استخباراتی در افغانستان برای تداوم اشغال کشور ما، ظاهراً زمام امور کشور ما را به اداره مستعمراتی سپرده و به حضور گسترده نظامی خویش در افغانستان پایان بدهند!!! ولی این ترفند اغوا گرانه ای بیش نیست. آنها با ایجاد پایگاههای ستراتژیک دائمی حضور اشغالگران دایمی خود را مسجل میسازند، در چنین صورتی، پایان دادن به حضور نظامی و بیرون کردن سربازان شان دیگر جز اغوای اذهان ساده و زود باور چه معنائی دارد؟؟؟ امریکائی ها افغانستان را فقط به شیوه ای که روسها ترک کردند، ترک خواهند کرد و الا خیر.

ره آورد سیاست های نولیبرالی در افغانستان اشغالی:

حضور ارتش های اشغالگر امریکا و ناتو در افغانستان، جولان و جوشش سرمایه مالی در کشور بی در و بی دربان ما و در منطقه، گشوده شدن بازار ها به روی کالا و سرمایه های سود آور در بخش های معین سرمایه گذاری، خصوصی سازی تولید و خدمات در غیاب سیاست حمایت گرایی، وجود دولت کارگزار امپریالیست ها و سرمایه خارجی و مافیائی در قالب اقتصاد نولیبرالی برای مردم و اقتصاد کشور ما زیان های جدی و حتی جبران ناپذیری را بار آورده است. امپریالیستها در پهلوی ارسال سلاح و سرباز برای مطیع و منقاد ساختن و کشتار مردم افغانستان از همان ابتداء، کارشناسان و خود فروخته گانی چون اشرف غنی احمد زی، انورالحق احدی، رنگین دادفر اسپینتا و غیره را با نسخه های نئو لیبرالیسم به افغانستان فرستادند تا سیاست ها و شرایط "بانک جهانی" و "سازمان تجارت جهانی" را دیکته و پیاده کنند و افغانستان اشغالی را آماده قرار گرفتن در مدار حرکت سرمایه و بستن قراردادهای ستراتژیک بسازند.

در حالیکه نتایج زیانبار سیاست های هستی برانداز لیبرالیسم نو در درون خانه امپریالیست ها و از جنوب شرق آسیا تا امریکای لاتین مبرهن شده بود و هستی خلقهای زیادی را به باد نیستی سپرده و زمامداران نولیبرال امریکائی و اروپائی را برای نجات کشتی توفان زده و اقتصاد بیمار و بحران زده سرمایه داری انحصاری غرب و ادار به توسل جستن به شیوه های منسوخ "اقتصاد کینزی" و مداخلت دولتها در امور اقتصاد و بازار کرد، امپریالیست های نو لیبرال و کارشناسان و کارگزاران شان در افغانستان این سیاست شکست خورده و مخرب نو لیبرالی، خصوصی سازی و بازار آزاد و به تبع آن دموکراسی لیبرال را در قانون اساسی خود ساخته شان برای افغانستان - این سند اسارت ملی - رسمیت بخشیدند.

تبعات مخرب و ویرانگر هجوم سرمایه و کالا و تطبیق سیاست های نولیبرالی برای مردم ستمدیده، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و محیط زیست طبیعی و اجتماعی ما، به سان سائر کشور های پیرامونی مورد هجوم سرمایه به قرار زیرین بوده است و تا مدت ها اثر بخشی منفی آن مشهود خواهد ماند:

- غارت ثروت های اجتماعی افغانستان و گسترش فقر و فلاکت عمومی.

- از کار افتیدن، غیر فعال شدن و یا به حراج گذاشته شدن مؤسسات تولیدی، معادن و تصدی های عمومی و عام المنفعه و خدمات اجتماعی در عرصه های معارف و تحصیلات عالی، صحت عامه، ترانسپورت عمومی، مخابرات، راه سازی و... از طریق خصوصی سازی و هجوم سرمایه های خارجی امپریالیستی، کمپرادوری و مافیائی و ورود کالا های خارجی.

- مصرفی شدن کشور و سرازیر شدن کالا های مصرفی اکثراً بی کیفیت و بُنجل.

- رقم بالای بیکاری جوانان و نیروی کار در اثر خصوصی سازی و هجوم کالا و سرمایه خارجی به کشور و تعطیل شدن مؤسسات تولیدی و پیشه وری و نهاد های خدمات اجتماعی و در نتیجه تنزیل قدرت خرید عمومی و عدم دسترسی مردم به کمیت و کیفیت بالای خدمات عمومی در عرصه های فوق.

- تاراج و به حراج گذاشته شدن و خصوصی سازی منابع طبیعی کشور عمدتاً توسط سرمایه گذاران و شرکت های خارجی و خروج آن از تملک قانونی مردم کشور ما.

- شیوع کار بردگی زنان و اطفال در کشور در شرایط فقدان قوانین کار و کارگری.

- رفع موانع سیاسی، حقوقی و اقتصادی گشایش بازار ملی بروی سیل عظیم سرمایه و کالا های وارداتی و کنار زدن "سیاست حمایت گرائی".

- تضعیف و زدودن نقش دولت در امور اقتصادی و کنترل بازار به سود سرمایه.

- مقروض شدن کشور زیر بار کمر شکن قروض توأم با سودهای گزاف.

- شیوع امراض، گسترش سوء تغذی، و قیای طفل و مادر، مرگ و میر اطفال و پائین آمدن اوسط عمر بزرگسالان، عدم تجهیز بخش صحت عامه و خصوصی سازی این سکتور مورد نیاز مردم و عدم دسترسی مردم به خدمات صحی گران قیمت بخش خصوصی عمدتاً در مراکز شهرها.

- تخریب، آلودگی و زهری ساختن محیط زیست، قطع جنگلات و گسترش بی رویه شهر ها و بالائثر از دیاد گرما، خشکسالی، قحطی و...

- بحران و گرانی مواد غذائی و اولیه بالائثر احتکار، جنگ، کم آبی، ترویج فرهنگ مافیائی در زراعت و کاشت کوکنار به جای غلات و سرانجام متأثر از بحران غذائی در سطح جهان پس از بروز بحران مسکن در اکتوبر ۲۰۰۸ م در امریکا.

- ترویج فحشاء و هرزه گی در شهر ها و در مراکز اشغالگران، شیوع گسترده اعتیاد به مواد مخدر و ترویج فرهنگ مافیائی در همه عرصه های زیر بنائی و روبنائی و... همه و همه از زمره دستاوردهای اشغال امپریالیستی و ایدئولوژی برده ساز نئو لیبرالیسم آن برای کشور ویران و مردم در بند کشیده افغانستان است.

پایان سخن به رسم نتیجه:

پیشرفت ها و دستاورد های محیر العقول و خیره کننده علمی در چند دهه اخیر، رشد کمی و جهان گستری سرمایه مالی، اجتماعی شدن هرچه بیشتر و بین المللی شدن کار و تولید و سرانجام اتوماسیون تولید اجتماعی در داخل مرز های تعریف شده نظام اجتماعی - اقتصادی موجود (امپریالیسم) همه حکایت از رشد شگرف و بی سابقه نیرو های مولده دارند. ولی این نیروهای مولده پیشرو و رشد یابنده اجتماعی در قالب و پوسته تنگ مناسبات تولیدی و روبنای سیاسی - حقوقی عقب مانده و خصوصی گیر کرده است. در متن این مناسبات تولیدی عقب مانده و مبتنی بر مالکیت خصوصی و بهره کشی انسان از انسان و تقدیس ایدئولوژیک آن، کار و

سرمایه در مقیاس جهانی به شدت مقابل هم قرار گرفته اند. در سطح کشور های ثروتمند ده فیصد نفوس صاحب ثروت اجتماعی و مالک کشور بوده و در سطح جهانی معدود کشور های ثروتمند مرکز، صاحب ثروت جهان بوده و انبوه کشور ها و خلق های فقیر پیرامونی محروم از آن هستند.

درین دنیای نابرابر و منقسم به فقیر و غنی و ستمگر و ستمکش، این پیشرفت های چشمگیر علمی - اقتصادی نتوانسته است مرز ها و چهارچوبه شناخته شده اجتماعی - اقتصادی و ماهیت امپریالیسم را در مقیاس جهانی شکسته، از آن فرا تر رفته و به کیفیتی نوین برسد. لذا، همین چهارچوبه شناخته شده اجتماعی - اقتصادی نظام موجود یعنی سرمایه داری انحصاری با "جنبه های شاخص" و تضاد های اساسی خصلت نمای آن همچنان در پهنه گیتی پابرجاست و این تغییرات و افزایش کمی سرمایه به تغییرات کیفی این نظام (امپریالیسم) منجر نشده است. لذا ترم های ماستمالی شده "سرمایه جهانی" و "جامعه جهانی" همان امپریالیسم جهانی است و نه چیز دیگر.

- رشد و تمرکز تولید در متن رقابت آزاد سرمایه داری پدیده انحصار را آفرید که در ابتدا به شکل مؤسسات انحصاری مثل تراست ها، کارتل ها، سندیکا ها، کانسرن ها و غیره در محدوده کشوری فعالیت میکردند. ولی پدیده انحصار که جانشین رقابت آزاد شد، رقابت را بطور کلی از بین نبرد. امروزه این رقابت میان شرکت های انحصاری ملی و فراملی در گستره بازار جهانی سرمایه و کالا وجود دارد.

- بانک ها که با ارتقای شان از سطح واسطه ساده معاملات در ابتدای مرحله امپریالیسم، "در نقش نوین" شان سرمایه های بانکی را متمرکز کرده و با ترکیب آن با سرمایه صنعتی، سرمایه مالی را آفریدند. امروزه معدود بانکها و مؤسسات مالی شاهرگ های حیاتی حرکت و انتقال کشوری و جهانی سرمایه مالی و خود سرمایه و ثروت را در کنترل و تملک خود دارند و از طریق همین مکانیسم سلطه سرمایه را در هر کجا می گسترانند و با همین حربه هر مخالفی را سرکوب و هر سرکشی را تنبیه میکنند [۱۷]

- تفوق صدور سرمایه بر صدور کالا یکی از ویژگی هائیکه امپریالیسم را از مرحله رقابت آزاد سرمایه داری متمایز میسازد. زمانیکه لنین کتاب "امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه داری" را مینوشت، ارقام ذیل را در مورد میزان صدور سرمایه انگلستان در آن کتاب چنین نقل کرده بود: "در سال ۱۸۹۳ میزان سرمایه گذاری بریتانیا در کشور های خارجی تقریباً ۱۵٪ تمام ثروت پادشاهی بریتانیا را تشکیل میداد." "مقارن سال ۱۹۱۵ این سرمایه تقریباً دو بار و نیم افزایش یافت." "پیش از جنگ [اول جهانی] سرمایه ای که سه کشور (انگلیس، فرانسه و آلمان) در خارجه به کار انداخته بودند، به ۲۰۰-۱۷۵ میلیارد فرانک میرسید. سود حاصل از این مبلغ با نرخ نازل ۵٪، سالیانه می بایستی به ۱۰-۸ میلیارد فرانک بالغ گردد".

لنین از این ارقام سرمایه گذاری در خارجه چنین نتیجه گرفت: "این خود اساس محکمی است برای ستمگری امپریالیستی از استثمار اکثریت ملل و کشور های جهان و طفیلی گری مثنی از غنی ترین دولت ها".

درحالیکه "پیش از جنگ [اول جهانی] سرمایه ای که سه کشور (انگلیس، فرانسه و آلمان) در خارجه به کار انداخته بودند، به ۲۰۰-۱۷۵ میلیارد فرانک میرسید"، رقم سرمایه گذاری مستقیم تنها کشور انگلیس در خارجه در سال ۲۰۰۷ م بالغ بر ۱.۸ تریلیون دالر رسید که یک از دیاد نجومی را نشان میدهد. [۱۸]

در همین رابطه بد نخواهد بود تا نظری به ارقام سرمایه گذاری امریکا از سال ۱۹۰۰ الی سال ۲۰۰۹ م بیفکنیم و افزایش نجومی در میزان سرمایه گذاری خارجی آن کشور را به رویت ارقام دریابیم:

سال:	سرمایه گذاری خارجی به دالر:
۱۹۰۰	۵۰۰.۰۰۰.۰۰۰ دالر [۱۹]
۱۹۱۲	۱.۰۰۲.۵۰۰.۰۰۰ دالر
۱۹۳۰	۱۵.۴۰۰.۰۰۰.۰۰۰ دالر
۱۹۸۱	۵۴.۲۲۶.۰۰۰.۰۰۰ دالر [۲۰]
۲۰۰۹	۵.۳ تریلیون دالر [۲۱]

چنانچه مشاهده شد، از آنزمان تا حال میزان صدور سرمایه پیوسته سیر صعودی داشته و هم اکنون گستره جهان را درنور دیده است. آمار اخیر در مقایسه به آماری که لنین در کتاب نامبرده اش نقل کرده بود، یک رقم نجومی را در میزان ازدیاد صدور سرمایه نشان میدهد. این آمار در عین حال که ماهیت امپریالیستی نظام حاکم جهان را نمایش میدهد، بیانگر تضاد عمیق بین گسترش و فزونی بیسابقه جهانی سرمایه و تملک خصوصی و محدود آن نیز است.

جهانی که ما در آن زندگی میکنیم، تقسیم آن در حوالی سال ۱۹۰۰ میلادی برای بار اول میان کشور های استعماری آنزمان به پایان رسید. از آنزمان تا حال این جهان تقسیم شده چندین بار با جنگ های اول و دوم جهانی و پس از ختم جنگ سرد تقسیم مجدد شده است. هم اکنون همه شاهد تلاش و تدارک امپریالیستها برای باز تقسیم آن هستند. تا زمانیکه محرک و انگیزه برای کسب حد اکثر سود، غارت ثروت ملل و مالکیت خصوصی طبقاتی بورژوازی امپریالیستی باقیست، تلاش و تکاپوی امپریالیستی - از جمله جنگ و نظامیگری - برای باز تقسیم جهان استمرار خواهد یافت.

بناء، بشریت نه در پایان تاریخ، بلکه در متن تاریخی در عصر امپریالیسم و... به سر میبرد و تا رسیدن به آن "پایان تاریخی" که کارل مارکس پیشبینی کرده بود، راه درازی در پیش است. بشریت بایستی این متن تاریخی را به حکم ضرورت پشت سر بگذارد و وارد پایان تاریخ که همان پایان سلطه و ستم طبقاتی است بشود.

پدیده جهانی شدن سرمایه و تولید با سلطه امپریالیسم بر جهان، تضاد های اساسی عصر امپریالیسم، انقلابات پرولتری و جنبشهای آزادیبخش را محو نکرده است. این تضاد ها در بستر وسیع سلطه سرمایه (امپریالیسم) کارکرد دارند. تقابل و تضاد کار با سرمایه در مقیاس گیتی، پرولتاریا و بورژوازی، این دو طبقه متخاصم جهانی را به مصاف می طلبد. پرولتاریا دیر یا زود باید در مقابل بورژوازی پا به میدان مبارزه جدی و سرنوشت ساز بگذارد. خلقهای مورد تجاوز و زیر سیطره امپریالیسم به این تجاوز و سیطره پایان میدهند و با گذار از مراحل ضروری، جامعه آزاد از هرگونه ستم را بنیاد میگذارند. بدین اساس، چشم انداز سوسیالیستی در برابر بدیل توحش نظام سرمایه داری امپریالیستی با همه کاستی ها و بی تجربه گی هایش در مقایسه با تجربه و سیطره پنجمده ساله بورژوازی، به صورت بالقوه یگانه چشم انداز ممکن است. تا هنوز سوای بدیل توحش نظام سرمایه داری امپریالیستی و بدیل و چشم انداز سوسیالیستی، بدیل و چشم انداز دیگری در مقابل دیده گان جستجوگر بشریت معذب گشوده نشده است. بشریت هنوز هم میتواند و باید برای آسایش خود با گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم و از آنجا بسوی کمونیسم رهسپار شود. این یگانه روزنه ایست ممکن به سوی آینده! پایان.

منابع و حواشی... Reference

- ۱ - قطعنامه شماره یک اجلاس نهم کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست در مورد "تکامل اقتصادی و سیاسی سیستم جهانی امپریالیسم" سال ۲۰۰۷ م.
- ۲ - همانجا.
- ۳ - (General Agreement of Tariff and Trade): GAAT: قرارداد عمومی تجارت و تعرفه از ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۳ م
- ۴ - هرچند استفاده ایزاری دول امپریالیستی از نهاد های قضائی نظیر دادگاه بین المللی لاهه و دیوان کیفری بین المللی را در موارد زیادی میتوان دید، ولی به دو روئی و منافقت آنها در تازه ترین موردش اشاره می کنیم: فرعون مخلوع مصر حسنی مبارک و معمر قذافی دو دیکتاتور و مستبد متهم به نقض حقوق بشر و جنایات جنگی اند. فرعون مصر زمامداری بود مستبد و مزدور سر به زیر و عامل کشتار میدان تحریر و قذافی به حیث زمامدار مستبد متهم به کشتار مخالفین ولی نافرمان امپریالیستها. در مورد جنایات حسنی مبارک امپریالیستها یک حرف هم به زبان نراندند، ولی قرار گزارش بی بی سی ۲۳ آگست ۲۰۱۱، ساعاتی پس از پخش شایعه گرفتاری سیف الاسلام پسر قذافی، دیوان کیفری بین المللی خواهان استرداد و محاکمه او و پدرش شد.
- ۵ - قطعنامه شماره سوم دهمین اجلاس کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست در مورد به اصطلاح جنگ بر ضد تروریسم و... اکتوبر ۲۰۱۰ م.
- ۶ - قرار گزارش NCCP- Columba University، ۱۵ میلیون طفل (۲۱ فیصد همه اطفال) در امریکا زیر خط فقر زندگی کرده و ۴۲ فیصد اطفال امریکا در خانواده های کم درآمد زندگی دارند که هر روزه با فقر و تنگدستی در آن بزرگ ترین اقتصاد دنیا دست به گریبان اند. مطابق به گزارش (heartsandminds.org) ۲۲ فیصد امریکائی های زیر ۱۸ سال و ۲۵ فیصد زیر ۱۲ سال گرسنه اند. باز طبق گزارش Madison Park در بخش صحتی سی ان ان به تاریخ ۱۸ سپتمبر ۲۰۰۹ به نقل از ژورنال صحت امریکا، سالانه ۴۵۰۰۰ امریکائی غیر بزرگسال به دلیل نداشتن بیمه صحتی و عدم دسترسی به خدمات طبی میمیرند.
- ۷ - Johnson, Chalmers: "The Sorrows of Empire, Militarism, Secrecy and the End of the Republic". Eco Books. April 2005
- ۸ - علی رغم تصویب و تأیید قطعنامه شماره ۱۴۴۱ شورای امنیت سازمان ملل در مورد عراق در هشتم نومبر سال ۲۰۰۸، کشور های فرانسه، روسیه، چین و المان از روی منافع شان به تجاوز امریکا و انگلیس به عراق مخالفت ورزیدند.
- 9- Hudson Institute: Richard Weitz @hudson.org. Re: Russia Arm export and competition to USA on Arm Trade. June 04, 2007.
- 10- Simon Tisdal :US missile defence plans could spark EU-Nato tensions. guardian.co.uk, Tuesday 19 October 2010 .
- 11- stats.gov.cn. censusindia.gov.in/. census.gov/population/international/ US Census Bureau.
- 12-wswws.org: Washington fuels Japanes Militarism. By: Peter Symonds. 25-26 April 2005.

- 13- thinkandask.com/ Dollar vs EURO -- Weapons of mass destruction Published May 2003.
- 14- BBC: US-EU Steel Dispute December 4, 2003.
- 15- (ICMLPO) Resolution No 1: The World Economic Crisis and the International Financial Crisis and the Conclusions of the International Marxist-Leninist and Working-Class Movement. October 2010.
- 16- BBC [NEWS:Business](http://www.bbc.com/news/business) 18 May 2011 WTO Airbus ruling leaves both sides claiming victory.
- 17- Five out of top ten banks along with financial institutions that have the biggest share of capital are: BNP Paribas, Deutsche Bank, Mitsubishi UFJ Financial Group, HSBC, [Bank of America](http://www.bankofamerica.com) and Goldman Sachs.
- 18- Joint Nature Conservation Committee [UK]: The Biodiversity footprint of UK foreign Direct Investment.
- 19- St.Petersbourg Times (Original).September 12.1931 USA.
- 20- Calgary Herald (original) August 24.1983.Calgary, Canada.
- 21- Congressional Research Services: crs.gov. US Direct Investment Abroad.By: James K. Jacson. Feb 01, 2011.